

## به مناسبت ۳۱ خرداد

### خاطره‌های از اولین دوره آموزشی در آموزشگاه پیشمرگان کومه‌له

یحیی دونداری

۳۱ خرداد را بنام روز پیشمرگ کومه‌له نامگذاری کرده‌اند در این روز اولین پیشمرگ کومه‌له کاک سعید معینی (خانه) در یک مأموریت تشکیلاتی در کردستان عراق، همراه با دسته‌ای از پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان در درگیری با نیروهای رژیم بعث جان باخت. کومه‌له و دوستانان جنبش انقلابی مردم کردستان هر سال این روز را بیاد کاک خانه عزیز و جانبازی و فداکاریهای بیشمار پیشمرگان کومه‌له در راه آزادی و انسانیت در جنبش انقلابی مردم کردستان ایران گرامی میدارند.

با سپری شدن سه دهه از این تاریخ و یاد کردن از این ایام و سالهایی که پیشمرگ کومه‌له بودیم، برای ما نسل قدیمی کومه‌له، یادآور خاطرات تلخ و شیرین و فراموش نشدنی است، با فرا رسیدن این روز یاد و خاطرات دورانی در ذهن مبارزین کومه‌له بخصوص پیشمرگان دیرین زنده می‌شود که هیچوقت از ذهنها زدوده نخواهد شد و بعنوان دوران افتخار آمیز برای کسانی که در این گذشته سهم بوده‌اند محسوب می‌شود، شاید همه کس این وصف را شامل حال خود نداند ولی بطور حتم اکثریت این نسل، این دوران را دوران زرین و پر افتخار خود می‌نامند. وقتی انسان به گذشته خود فکر میکند و درک میکند که زندگی و دوران جوانی خویش را در مسیری پیموده است که در نهایت به نجات انسان از قید ظلم و ستم می‌انجامد احساس غرور و مسرت می‌کند. خوشحال کننده است از کردار گذشته خویش راضی بودن و به آن بالیدن. چه شیرین است لحظاتی را بیاد می‌آورد که جو و فضای آن پر از صداقت و دلسوزی بوده و پرداختن به امر مبارزه و پیشبرد کار کومه‌له در صدر وظایف قرار می‌گرفت. به مردم زحمتکش و بی بهره از تمام نعمات زندگی و نجات آنها از قید ستم فکر میکردید و خود را همراه کاروانی می‌دیدید که عزم این را دارد با تحمل تمام ناملایمات راه را بسوی پیروزی بپیماید، اگرچه این کاروان در ادامه راه با مشکلات زیادی روبرو گشت، منتها معتقدین مصمم هستند این راه نه چندان آسان را علی‌رغم همه دشواریها باز باید پیمود و ادامه داد. وقتی دفتر خاطرات را ورق می‌زنید و آلبومهای عکس را نگاه می‌کنید برای لحظاتی مکان فعلی را فراموش میکنید و خود را در آن دوران می‌بینید گاهی لبخندی بر لبان تبسم می‌بندد و گاهی هم ناخودآگاه اشک در چشمان حلقه می‌زند و بیاد عزیزانی می‌افتد که از آنها درس صداقت و خستگی ناپذیری و رفاقت به تمام معنی می‌آموختیم. عکسها را که نظاره میکنید احساس می‌کنید دارند با تو صحبت میکنند و خواهند گفت فراموش نکنید راه انسانیت را، هر چه در توان دارید برای نجات انسان از بردگی و بنده‌گی دریغ نوزید. در این میان کسانی را می‌بینید که سرو ایستاده بودند و همیشه این شعر بیاد ماندنی ناخودآگاه به ذهنم خطور می‌کند.

هرچند همچون گل همه برباد رفته‌اند	هرگز گمان مدار که از یاد رفته‌اند
اینان نه آن گل‌اند که گویی در این خزان	چو برباد رفته‌اند از یاد رفته‌اند
سربازان نبرد نهایی بودند،	پولاد زیست کرده و پولاد رفته‌اند.

با یاد کردن از این دوران تمام صحنه‌ها و باهم بودن‌ها در دشوارترین و راحت‌ترین ترین لحظه‌ها فیلم وار گذر می کنند. بطور یقین هنوز برای جمع زیادی از ما جمله زیبایی "یادت را با ادامه راهت گرامی می داریم" در مورد جانباختگان معنی و مفهوم عملی دارد و تنها با این تعهد است که نمی توان فراموششان کرد.

ایکاش تاریخ فعالیت کومه‌له را در دسترس داشتیم و دیگر احتیاج به این نبود برای نوشتن یاد و خاطره‌ای به حافظه خود مراجعه کنید و از رفقای دیگر کسب اطلاعات کنید. و دیگر لازم نمی بود از گوشه و کنار و در یادواره‌ها به زوایای فعالیت کومه‌له بپردازید.

متأسفانه این نقص اساسی در کار کومه‌له موجود است و کسان توانای این عرصه که دسترسی به اسناد و آرشیو کومه‌له داشته باشند هنوز به این امر مهم نپرداخته‌اند. امید است در آینده این کمبود جبران شود. تاریخ فعالیت کومه‌له همچون هر جریان دیگر اجتماعی فراز و نشیبهای زیادی را طی کرده است بدون شک گنجینه‌ای است گرانبها باید در دسترس عموم قرار بگیرد. می توان از تجارب مثبت و ارزنده‌اش استفاده نمود و جنبه‌های منفی‌اش را هم مورد ارزیابی قرار داد و از آن در س گرفت. با این چند جمله درددل کردن و گلایه از کومه‌له به موضوع مورد نظر می‌پردازم، این را هم اضافه کنم هدف از این یاد کردن گرامی داشتن یاد و خاطره عزیزانی است که در این دوره با هم بودیم و مابعد در صفوف کومه‌له و در سنگر جنبش انقلابی مردم کردستان در راه آرمان سوسیالیستی و دفاع از حقوق مردم زحمتکش جانباختند.

در ضمن این نوشته کوتاه اشاره ای هم به گوشه‌ای از فعالیت کومه‌له در مقطع تاریخی و سر نوشت ساز جنبش انقلابی مردم کردستان دارد طبیعی است نمی تواند در برگیرنده همه فعالیت کومه‌له در تمام عرصه‌ها باشد و تنها در چند مورد مروری شده است.

از بدو روی کار آمدن جمهوری اسلامی، کومه‌له از معدود جریاناتی بود که خیلی زود پی به ماهیت ارتجاعی این رژیم برد و در افشای آن در میان مردم کردستان نقش اساسی داشت. بر این اساس کومه‌له در این فرصت کوتاه که داشت خود را برای شرایطی آماده می کرد که تردید نداشت رژیم اسلامی به کردستان حمله خواهد کرد و این آزادی و دموکراسی که در کردستان بر پا شده است را تحمل نخواهد کرد و این وضع با ماهیت ارتجاعی این رژیم سازگار نیست. کومه‌له در این مقطع برای رو در رویی با جنگ تحمیلی رژیم به مردم کردستان که پیش بینی کرده بود از تجارب قبلی فعالیت علنی و مبارزه مسلحانه بی بهره بود و همه چیز را می باید از نو شروع و تجربه میکرد هر چند از جنبشهای قبلی در کردستان، سنت مبارزه مسلحانه و دفاع از خود در مقابل تهاجم دشمن به سنتی جاافتاده در جامعه تبدیل شده بود و مردم کردستان از سر ناچاری متحمل این امر شده بودند، دست بردن به اسلحه و دفاع از خود تنها اقدام احزاب کردستان نبود خواست و مورد حمایت مردم بود. در اوایل جنبش و در مقاومت اول تشخیص اینکه چه کسی پیشمرگ است مقداری سخت بود اغلب مردم برای دفاع از آزادی بدست آمده دست به اسلحه بردند. بنابراین ابتدا به ساکن و غافلگیر کننده نبود.

نقطه قوت کومه‌له در این شرایط این بود که طی یکسال و اندی که فعالیت علنی خود را به اشکال متفاوت پشت سر گذاشته بود سمپاتی چشمگیری را در میان طیف روشنفکرو مبارزین جامعه و اقشار زحمتکش شهر و روستا در کردستان بخود جلب کرده بود، نیروی انسانی زیاد، فعال و آماده بکار حاضر بودند برای این جریان فعالیت کنند. کسانی که در شهرها مشخص

شده بود که کومه‌له هستند از اعتبار و نفوذ معنوی زیادی در محل کار و زندگی برخوردار بودند. زندانیان سیاسی که همزمان با شروع قیام آزاد شده بودند در میان مردم و مخصوصاً جوانان محبوبیت زیادی داشتند. اغلب آنها یا کومه‌له‌ای بودند و یا تمایل به آن نشان میدادند. این موارد در کنار سیاستهای درست کومه‌له در برخورد به مسائل جامعه از جمله دفاع از حقوق زحمتکشان، سر سودا و سازش نداشتن با مرتجعین، پافشاری و مصمم بودن روی خواستهای مردم کردستان و دخالت دادن مردم در سیاست و مسائل مربوط به سرنوشت سیاسیشان، زمینه‌سازی برای فعالیت سیاسی زنان و مطرح کردن خواستهای آنان، و..... موجب شده بود که کومه‌له را به یک جریان قوی و ریشه‌دار در کردستان تبدیل کند و در میان جریانات چپ در ایران هم قابل احترام و صاحب وجهه باشد و از پشتیبانی آنها هم برخوردار بود.

کومه‌له با این امکانات و این اندوخته در موقعیتی قرار گرفت که مسئولیت سنگینی در مقابلش قرار گرفت و می‌بایست این وظیفه مهم را بعهده بگیرد. در تمام این تغییر و تحولات باید به یک واقعیت انکارناپذیر اذعان داشت آنهم نقش کاک فواد در بوجود آوردن این فضا در کردستان بود. رهبری او و تحلیلهای واقعینانه‌اش از اوضاع و احوال آنزمان به کومه‌له اعتبار می‌بخشید و از طرف دیگر جنبش کردستان را به فاز بالاتری ارتقا داد و در اثبات حقانیت آن و افشای سیاستهای سرکوبگرانه سردمداران حکومت اسلامی ایران در برخورد به مسائل کردستان نقش مهمی را ایفا نمود و مسئولانه به این اوضاع می‌نگریست.

\* \* \*

با این توضیح مختصر به اصل موضوع بر میگردم. کومه‌له در همه شهرهای کردستان جدا از فعالیتهای جمعیت‌های دمکراتیک که در همه شهرهای کردستان و اتحادیه دهقانان تشکیل شده بودند، هسته‌های اولیه تشکیلاتی هم تشکیل داده بود، که افراد این تشکلهای جدا از فعالیت در جمعیت و اتحادیه مسئول پیشبرد کارهای کومه‌له در محل کار و زندگی خود هم بودند. در سقز هم کومه‌له جمع پنج نفری را سازمان داده بود که در ارتباط با جمع زیادی از رفقای دیگر بودند که به کومه‌له سمپاتی داشتند و کارهای کومه‌له را هم عهده دار بودند. این ۵ نفر عبارت بودند از رفقا: رحیم فیض‌الله بیگی، اسماعیل مولودی، حسین محمدی (که بعدها سر نوشت تأسف باری را پیدا کرد) زنده یاد عطا قرآنی (از مبارزین سقز و یکی از زندانیان سیاسی مقاوم زمان رژیم پهلوی و عضو هسته اولیه کومه‌له در سقز بود در میان رفقایش و در صفوف کومه‌له از رفقای قابل اعتماد و اتکا شمرده می‌شد، خصوصیات دلسوزی و صمیمیت به رفیق عطا توریته خاصی را بخشیده بود، با مردم زحمتکش خیلی زود انس و رفاقت پیدا می‌کرد، متأسفانه بر اثر انفجار در یکی از مقرهای کومه‌له در ناحیه سقز جان خود را از دست داد، یادش را با ادامه راهش گرامی میداریم.) و یحیی دونداری. رابط این جمع با مرکزیت کومه‌له رفیق ایرج فرزند بود. جا دارد در میان رفقای مرتبط با کومه‌له یاد از رفیق امیر اعظمی بکنیم که از رفقای فعال و صمیمی کومه‌له بود و در جمعیت سقز هم فعالیت داشت، شور و شوق او به امر مبارزه و علاقه فراوانش به کومه‌له، مایه دلگرمی همه ما رفقای نزدیکش بود، متأسفانه در یک مأموریت جمعیت بر اثر تصادف ماشین جانباخت و خیلی زود کومه‌له و رفقایش را تنها گذاشت. در مدرسه راهنمایی شهرک ایرانشاه در منطقه تیلکو دبیر مدرسه راهنمایی آنجا بود بعد از قیام این مدرسه را به اسم کاک محمد حسین کریمی نامگذاری کرده بود، یادش گرامی باد.

در اواخر تیرماه ۵۸ از طریق رفیق ایرج فرزاد مطلع شدم که کومه‌له در نظر دارد جمعی را برای آموزش نظامی به آموزشگاهی که قرار است دایر کنند، بفرستد، من هم جزو این افراد در نظر گرفته شده بودم. بعد از چند روز با رفقای که به سقز آمده بودند، از سنندج رفقا: عبدالله هوشیاریان، حمید فرشچی، صلاح امانتی، حسن شعبانی (عودان)، فرهاد صدیق زاده و جواد قطبی. از مریوان: صالح سرداری، عزت دارابی، محمدنوری (کمال)، از کامیاران: عبدالله کمانگر و از بانه عبدالله مولوی آمده بودند. همه با هم و همراه با کاک فوآد فردای آنروز بطرف بوکان حرکت کردیم، بعد از توقف کوتاه در آنجا دو نفر از رفقا: هاشم رضایی و خالد سیادت بما ملحق شدند رفیق دیگری هم از بوکان همراه بود بدلیل مسائل امنیتی از ذکر نام او خودداری میشود. به مهاباد رفتیم و در آنجا هم رفقا سالار آشناگر، اسماعیل پاینده (رزگار) و حسین آذری و سید ابوبکر از اشنویه به ما پیوستند و بطرف "گورمه‌پر" در بین سردشت و پیرانشهر و نزدیک میرآباد سردشت رفتیم. "گورمه‌پر" یک منطقه جنگلی و کوهستانی است که از هر طرف به روستاهایی از این منطقه نزدیک است. محل ما به رودخانه "که‌ل‌وی" هم نزدیک بود هنگام غروب به پایگاه کومه‌له در آنجا رسیدیم در چند متری مقر تابلویی را آویزان کرده بودند و بر روی آن نوشته بودند "پایگاه شهید گلریز قبادی". رفیق گلریز از رفقای قدیمی کومه‌له بود که در هنگام کمک رسانی به مردم ترکمن صحرا بر اثر تصادف ماشین همراه با عزیزانی دیگر جانباخت.

مقر را در کنار چشمه‌ای کوچک در میان انبوه درختان جنگلی بنا کرده بودند. رفقا حسین پیروتی (مام حسین) و ابراهیم "مام برایم" از زحمتکشان این منطقه بودند که مسئولیت مقر و تدارکات را بعهده داشتند، هر دو در زمان رژیم پهلوی با کادرهای کومه‌له در این منطقه پیوندی داشتند، انبار تدارکات کومه‌له در میرآباد (میراوی) بود هرروز مام حسین مابین مقر و میرآباد در رفت و آمد بود و نیازهای تدارکاتی ما و رفقای مستقر در مقر را تأمین می کرد خستگی ناپذیری مام حسین زبازرد همه بود. مام برایم اهل روستای "بیلوکی" از توابع سردشت بود چند سال قبل در همین روستا فوت کرد یادش گرامی باد. بعد از استراحتی کوتاه شام را با نان و ماستی سر آوردیم. بعد به هر کدام یک پتو دادند و در چند متری مقر در محوطه‌ای که قبلاً جای خرمن بود خوابیدیم و به نوبت نگهبانی می دادیم. کاک فوآد هم اصرار داشت که او را هم برای نگهبانی بنویسند. رفیق حسن شعبانی گفت شمارا آخرین نفر می نویسم ساعت هشت صبح همه را بیدار کنید. صبح بعد از صرف صبحانه کاک فوآد جلسه‌ای را برگزار نمود. و رسماً ما را بعنوان پیشمرگ کومه‌له نام برد. کسانی که در آموزشگاه کومه‌له دوره آموزشی دیده‌اند این احساس را درک می کنند که این لحظات بخصوص دوران جوانی هم باشد، شور و شوق خاصی به انسان می بخشند. در این جلسه کاک فوآد دو نفر را بعنوان آموزش دهنده "نظامی" به ما معرفی نمود هر دو با نام مستعار "فریدون کرمانشاهی" و فوآد عرب" (ابو شاهین از کادرهای سازمان وحدت کمونیستی و هر دو در فلسطین دوره چریکی دیده بودند. زنده یاد فوآد عرب در جنگ ۲۴ روزه سنندج در بهار ۱۳۵۹ جانباخت، رفیق فوآد رزمنده‌ای جسور و از فرماندهان زبردست جنگ شهری بود و به کومه‌له و جنبش کردستان خدمت زیادی نمود، یادش گرامی باد.)

بعد از جلسه کاک فوآد از ما جدا شد و همراه رفقای دیگر به مهاباد برگشت. غیر از جمع ما، کومه‌له یک واحد دیگر پیشمرگ را در این منطقه سازمان داده بود و در ناحیه سردشت "جوله" سیاسی می کردند. زنده‌یاد رفیق تیمور حسینی هم در این دسته فعالیت داشت او از مبارزین قدیمی بود که در ارتباط با هسته اولیه کومه‌له در بوکان فعالیت

داشت، رفیق تیمور در یک درگیری در شهر سقز که آنزمان در صفوف سازمان پیکار فعالیت داشت، جانباخت، یادش گرامی باد.

در چند کیلومتری مقر، پایگاهی را دایر کردیم و هر ۳ نفر چادری داشتیم، من و رفیق حمید و رفیق حسن در یک چادر بودیم. رابط اردوگاه ما و مقر رفیق حمید فرشچی بود بقیه اجازه رفت و آمد به مقر را نداشتیم. صبح زود که بیدار می شدیم یک ساعت اول رابارنامه ورزش صبحگاهی شروع میکردیم و بعداز صرف صبحانه برنامه آموزش اسلحه و تمرینات نظامی شروع می شد تا نزدیکیهای عصر برنامه آموزش طول می کشید و بقیه اوقات را با شنا در رودخانه و شستن لباس و دور هم جمع شدن می گذراندیم. طبق معمول هر مقر و پایگاه کومه‌له آشپزی و نگهداری نوبتی بود و غذای اصلی هم لوبیا و سیب زمینی همه ما را کلافه کرده بود. آوازهای دلنیش رفیق صالح سرداری هم خستگی کار روزانه را از بدن بیرون می کرد و چند ساعتی لوبیا و سیب زمینی رابه فراموشی می سپردیم. خاطرات گذشته را برای همدیگر تعریف میکردیم و با شوخی کردن و بذله گویی وقت را بسر میبردیم. اغلب وقت هم بحث و جدل سیاسی داشتیم، فضای دوستی و صمیمیت، صداقت و راستگویی بر روابط همگی ما حاکم بود، احساس میکردی با نزدیکترین کس خود هستی، بعداز سه دهه تمام لحظه ها و برنامه‌های روزانه آنموقع را هنوز از یادها و خاطرها نرفته اند. مطمئن هستم رفقای دیگری هم که در این دوره و یا بطور کلی دوران پیشمرگ بودن و باهم بودن را در کومه‌له سپری کرده‌اند این احساس را دارند. حتماً در جریانات سیاسی دیگر هم اینطور است. در اینجا و بیاد این دوران سر تعظیم در مقابل عزیزان از دست رفته این دوره،  
رفقا:

**ابو شاهین، حمید فرشچی، عبدالله هوشیاریان، صلاح امانتی، حسن شعبانی. عبدالله مولوی. عبدالله کمانگر**

فرود می آورم و یادشان همچنان عزیز و گرامی است. این رفقا جزو بهترین رفقا و از کادرهای برجسته و فرماندهان ماهر و کاردان کومه‌له بودند در محل کار و فعالیت تشکیلاتیشان از احترام خاصی در میان مردم برخوردار بودند و جزو رفقای قابل اتکا و از چهره‌های محبوب کومه‌له بودند.

هنوز چند هفته از دوره آموزش ما نگذشته بود. از طریق رادیو خبر فرمان خمینی دایر برحمله به کردستان را شنیدیم. پیش‌بینیهای کومه‌له به واقعیت پیوست و رژیم جهل و نفرت نتوانست آزادی مردم را تحمل کند و وحشت زده به تکاپو افتادند که هر چه زودتر یقه خود را از این سنگر مستحکم آزادی که آزادگان بسیاری را قربانی داده بود، خلاص کنند. نسل آن دوره بیاد دارند که چه وحشیانه حمله کردند، و چطور جوخه‌های اعدام خلخال جایتکار را برای درو کردن مبارزین روانه شهرهای کردستان کردند و به قصد زهر چشم گرفتن در بیدادگاههای چند دقیقه‌ای عده‌ای از شریفترین فرزندان این مردم تشنه آزادی را به مرگ محکوم کردند. این وضع ادامه داشت و ما هم در بیتابی بسر میبردیم و همیشه چشم انتظار و گوش بزنگ اخبار بودیم.

گاهگاهی رفیق عمر ایلخانی زاده به نزد ما می آمد و اخبار و مسائل پیش آمده را در شهرها برایمان تعریف می کرد در یکی از این روزها خبر درگیری سقز و جنگ کرفتو را برایمان تعریف کرد خبر جانباختن رفیق یحیی خاتونی را در آنجا شنیدم. شاید یکی از تکاندهنده ترین خبرها برای من بود. بلافاصله به چادر برگشتم و از شدت ناراحتی نمیدانستم چکار

کنم در همین جلسه رفیق عمر خبر اسیر شدن یکی دیگر از نزدیک ترین رفقایم را داد و گفت در درگیری صالح آباد سقز اسیر شده و شایع است اعدامش کرده‌اند. چند روزی گذشت و رفیق حمید که روزانه به مقر می رفت. از آنجا برگشت و بمن اطلاع داد که در آنجا بمن کار داشتند. بلافاصله به آنجا رفتم و از دور کسی را دیدم اول باور نکردم که این همین رفیقی است که گفتند اسیر و اعدام شده است، نزدیکتر که شدم رفیق رحیم فیض الله بیگی بود که این شایعه در موردش پخش شده بود، از دیدار مجددش بسیار خوشحال شدم و همچون گمشده باز یافته همدیگر را در آغوش گرفتیم.

در این شرایط که حمله وسیع به کردستان شروع شده بود و امکان ارتباط گیری با سایر شهرها برایمان سخت بود، از بیسیم و امکانات امروزی ( موبایل و انتیرنیت) در آنموقع خبری نبود، فقط از طریق رابط کسب خبر می کردیم. این وضع به درجه ای تأثیر روی دوره هم گذاشته بود، در این گیرودار و دلواپسی نگرانی همه ما را فرا گرفته بود مرتب از طریق رادیو اخبار را تعقیب می کردیم، یکروز دور هم جمع شده بودیم و منتظر اخبار ساعت ۲ بعداز ظهر رادیو بودیم، در ابتدای خبر به درگیری در سرشیو مریوان اشاره‌ای شد و خبر جانباختن کاک فواد را به آن اضافه کرد. باور نکردیم و نظرم این بود به خاطر نگران کردن و ترساندن مردم شایعه پراکنی می کنند، بعد خبر از طرف کومه‌له هم تأیید شد. سخت است این لحظات را تعریف کرد و فضای غالب آنوقت را ترسیم نمود. برای مدتی فقط همدیگر را نظاره می کردیم، اشک در چشمانمان حلقه زده بود و بغض گلویمان را گرفته بود، باور کردنش سخت بود سکوت سنگینی حاکم بود، هیچکس نمی خواست بر زبان بیاورد که کاک فواد دیگر در بین ما نخواهد بود. دوست داشتیم کسی از راه برسد و آنرا تکذیب بکند. ولی این حقیقت سخت را باید قبول می‌کردیم. کومه‌له در شرایطی کاک فواد را ازدست داد که بیش از هر زمانی به او احتیاج داشت همه چشم انتظار او بودیم که تصمیم بگیرد، سازماندهی بکند، اوضاع را تحلیل کند، با ارائه راه حل‌های اصولیش حلال مشکلات باشد و... و... با شنیدن این خبر بعد از چند روز پایان دوره هم اعلام شد و متعاقب آن این جمع را در واحدهای کومه‌له در نواحی مختلف سازمان دادند و بدین شیوه دوره آموزشی که با شورو شوق آغاز گردید، پایان غم انگیزی را بدنبال داشت.

کومه‌له هنوز نیروهایش را گردآوری و سازمان نداده بود و آنچه شاید و باید باشد خود را برای این وضع آماده نکرده بود. کردستان وحشیانه از هر طرف مورد تهاجم لشکر اسلام قرار گرفته بود و با یک رژیم هار و خونخوار که در آنموقع از پایگاه توده‌ای زیادی هم در سایر نقاط ایران برخوردار بود، رو در رو شده بود. نقطه قوت احزاب کردستان در این بود که مردم کردستان نسبت به رژیم متوهم نبودند و رأی نه را به جمهوری اسلامی داده بودند. مردم حاضر بودند مقاومت کنند و در اغلب شهرها از خود سر سختی نشان دادند و رژیم غیر از شهرها نتوانست به روستاها حمله کند و بعد از چند ماه ناچار شد تن به مذاکره بدهد و شهرها مجدداً آزاد شد و مردم چند صبحی دیگر طعم آزادی را چشیدند و نیروی پیشمرگ و احزاب مقرات خود را مجدداً در شهرها دایر نمودند .

در چنین شرایطی کومه‌له و مردم کردستان با از دست دادن کاک محمد حسین کریمی و کاک فواد دو رهبر برجسته ضربه‌ای سنگین متحمل شده بودند. این سؤال در ذهن هر فعال کومه‌له و هر دوستدار جنبش کردستان خطور می‌کرد که آیا کومه‌له بعد از جانباختن این رفقا در ادامه کار دچار مشکل جدی خواهد شد یا نه؟ در طول سالها مبارزه و فراز

و نشیبهای که کومه‌له طی کرده بود ثابت شد این باغبانان گلزار کومه‌له چنان نهالی را کاشته اند که با هر بادی نلرزید و محکمتر از تصورات دشمنان کومه‌له آنچنان ریشه دوانیده است که دیگر از جاکنندش به محال تبدیل شده است. متأسفانه کومه‌له از درون خود ضربه خورد و از این طریق هم جنبش خسارات فراوانی را بخود دید. در گلستان کومه‌له با پرپر شدن هر گلی، گلی دیگر می‌روئید. اگر چه کومه‌له هنوز از زیر بار بحران کمر راست نکرده است و پراکنده شده است. ولی جریانی است که از نبوغ سیاسی بالایی برخوردار است و اراده و اعتماد به نفس این را دارد که بار دیگر با به اهتزاز در آوردن پرچم چپ و سوسیالیستی خود میداندار مبارزه شود.

جادارد باردیگر در مقابل عزیزانی که در راه آرمان کومه‌له جان باخته‌اند سرتعظیم فرود آوریم و یادشان را گرامی بداریم. پویندگان راه کومه‌له ادامه دهنده گان راه جانباختگان کومه‌له بوده و هستند و وفادار به عهد خود باقی خواهند ماند.

گرامی باد ۳۱ خرداد روز پیشمرگ کومه‌له